



سعيد پور عظيمي

«علیرضا ذکاوتی قراگزلو» نزد اهل قلم پاترجمه‌های درخشان و تحقیقات عالمانه و نقد های موکشفانه‌اش شناخته می‌شود و بویژه با ترجمه ماندگار اثر مشهور آدام منز: «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری»: هر چند به گمان من ترجمه‌اش «تاریخ ادبی عرب» شوقی ضیف‌والتشیع و تصوف؛ کامل مصطفی الشیبی و «اسباب النزول» و «وحدی نیشابوری و تلبیس ابلیس» این جوری هم شاهکار است. در ده های شصت و هفتاد مقالاتش در «معارف» و «نشر دانش» خوانندگان و شیفتگان بسیار داشت؛ اما این همه مقالات انتقادی او درباره آثار ملاصدرا و غزل‌های حافظ با تاواطؤ سکوت مواجه شد و حتی ستاینندگان این مقالات - جستارنداشتند که درباره اهمیت این مقالات مطلبی منتشر کنند و نهاد ر مکتوبات شخصی با ذکاوتی قدرت‌اسندال و بی‌هنه‌دانش او راست‌دند و از روشگری این نوشته‌ها سنج گفتند؛ مرد گوشه‌شینی بی‌ادعا که همواره گوشیده و دیده‌بماند و هرگز تمایلی به روایت زندگی و کارنامه فرهنگی‌اش نداشته است، سرانجام پیشنهاد مرابریا گفت و گو پذیرفت و به‌تفصیل درباره زندگی و آرا و آثارش سخن گفت. آنچه می‌خوانید درباره‌هایی از این گفت‌وگو (با ویراستاری و تنظیم مصطفی قهرمانی ارشد) است که به زودی در کتابی با عنوان «در روش‌های دانش» از سوی انتشارات سور مهر منتشر خواهد شد و آنچه در ذیل می‌آید پیش از انتشار اختصاصاً در اختیار «ایران» قرار گرفته است.

■ آقای ذکاوتی قراگزلو در کدام محله همدان متولد شد؟

محله ورمزیار و در روز دهم مهر ۱۳۲۲. ورمزیار ظاهر اسم طایفه‌ای بوده که مهاجران زمان بعد از صفویه‌اند. بعد از صفویان، ایران به هم ریخت؛ مثلاً ایل بختیاری به همدان آمده بودند که محل زندگی‌شان به کوچ بختیارها معروف است. ورمزیار و کوروند‌ها (اصلش کولیوند است) این‌ها لر بودند که آمدند. بعد رفتم محله میرزا لطف‌الله، بعد ساکن محله قاشق‌تراشان بودیم و بعد رفتم کوچه صابونی‌ها، و حالا هم چهل سال است در

مادر پدر من از اولاد حاج محمدخان است که عمومی مجذوب بوده. مادر پدرم طویی خانم است، طویی خانم دختر علی اکبرخان پسر مجیدخان پسر باقرخان پسر حاج محمدخان بوده. حاج محمدخان عمومی مجذوب بوده، ولی همسن و سال بوده‌اند. مجذوب جاهای مختلفی زندگی کرده، قم، اصفهان، کاشان و نجف بوده. خیلی هم استاد دیده.

■ مجذوب معاصر فتحعلی شاه بوده. به دلیل تمایلات عرفانی مغضوب شاه واقع می‌شود؟

بله. مجذوب خیلی آدم مهمی است.

گفت‌وگو با استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ پژوهشگر پیشکسوت ادبیات فارسی و عرفان اسلامی

سلوک خاموش در روش‌های دانش

آنکه می‌آید و از ایرانی و فرنگی چیزهایی را به هم می‌چسباند، حتی در صورتی که ده نفر هم پیرو پیدا کند، ریشه‌دار نخواهد بود

خیابان فرهنگ زندگی می‌کنیم. ■ **ریشه اصلی قراگزلوها کجاست؟** قراگزلو در تبریز و قزوین هم هست. قراگزلوهای همدان سه گروه بودند. این‌ها ترکمن بودند. حاج بهبودخان نامی بوده از سمت ترکمن صحرا به همدان می‌آید. یعنی ریشه قراگزلوهای همدان به بهبودخان می‌رسد. ■ **در عصر صفوی؟** بله. خلاصه این‌ها در همدان سه طایفه بودند؛ یک طایفه قراگزلوهای شورین و اطراف همدان که ابوالقاسم خان قراگزلو معروف به ناصرالملک از این‌ها بوده. یکی قراگزلوهای اطراف کبودر آهنگ که امیرنظام معروف از آنها بوده و تبار ما هم به آنها برمی‌گردد. یکی هم قراگزلوهای رزن‌اند که منوچهرخان قراگزلو معروف، همبازی شاه از آنها بوده. ■ **ترجمه ناصرالملک قراگزلو از اتلویی شکسبیر فوق العاده است و از برترین ترجمه‌های فارسی است.** ناصرالملک نخستین تحصیلکرده ایرانی در دانشگاه آکسفورد بود. بله، به نظر من هم ترجمه‌اش مگره که است. ناصرالملک به انگلستان رفته و آنجا حقوق و اقتصاد خوانده. بعد پرورشه ایران و اوایل مشروطه هم که جزو روشنفکران بوده؛ اما موقف مشروطه نبوده. استدلالش این بوده که این حرف‌ها برای ایران زود است؛ کسروی این را در آغاز تاریخ مشروطیت ایران نوشته. به هر حال، وقتی محمدعلی شاه عزل می‌شود و احمدشاه صغیر بر تخت می‌نشینند، ناصرالملک را نایب‌السلطنه می‌کنند. آدم محترم و مودبی بوده؛ زمانی که حاکم کردستان بوده، اگر متهمی می‌آوردند می‌گفته آقا را ببرید آن اتاق بیست ضربه شلاق به ایشان بنویزید و بیاورید!

■ **تبار مادری شما به حاج محمدجعفر کبودرآهنگی (مجذوب) از عارفان نامدار قرن سیزدهم هجری می‌رسد.** خانواده ما از قراگزلوهای سردار و سپهسالار بوده‌اند و بعضی‌هایشان هم جلاذ و آمکش بودند؛ چون خان بوده‌اند؛ ولی درین این‌ها افراد خاص هم دیده می‌شود. مثل حاج صفرخان قراگزلو که حدود دوست سال پیش درگذشته. کاروانسرای صفرخان را در سیازان ساخته. او تاجر و مالک و اندکی هم اهل علم بوده، اهل خیرات و میراث هم بوده. زمستان‌ها می‌رفته در عتبات مثل کربلا و نجف که گردن زندگی می‌کرده و تابستان‌ها می‌آمده اینجا. مجذوب پسر اوست. جدّ مادری من اولاد مجذوب است؛ یعنی ما به شش واسطه می‌رسیم به مجذوب. مادر من دختر آمحمدتقی است، آمحمدتقی پسر آمیرزا عبدالحسین است، آمحمدتقی پسر عبدالحسین است که همین مسجد میرزا لطف‌الله را ساخته. او فرزند حاج میرزا علیقلی است که از شاگردان خاص صاحب جواهر بوده و او هم پسر مجذوب است.



عکس مصطفی قهرمانی ارشد

■ **از نخستین تجربه‌های نوشتن‌تان بگویید.** در بچگی چیزهایی سیاه‌مشق می‌کردم؛ ولی از هفده هجده سالگی شروع کردم به جدی نوشتن. سال ۱۳۳۳ شاه برای افتتاح آرامگاه بوعلی به همدان آمد. قرار بود آرامگاه سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۲ افتتاح شود که با کودتا مصادف شد. از طرفی همدان از شهرهایی بود که مردم مجسمه‌های بزرگ از آرمگاه کار بزرگی بود و دانشمندانی بزرگ از تمام دنیا به همدان آمده بودند. بعضی از این‌ها کتاب‌هایشان را امضا کردند و تقدیم کتابخانه آرامگاه کردند. یکی از آنها عباس محمود العقّاد مصری بود که پسرش هم نویسنده است؛ جزوه کوتاهی دارد به نام الشیخ الرئیس ابن سینا که خوب است. من این جزوه را در هفده سالگی (۱۳۳۹) ترجمه کردم و توضیحاتی هم افزودم. دو نسخه بیشتر نداشت، یکی نزد دوستی در تهران بود که مرحوم شد و یک نسخه هم مفقود شد؛ شاید هم کسی امانت گرفت و پس نداد. این نخستین چیزی بود که من در قالب ترجمه و تلخیص نوشتم. البته شعر هم می‌گفتم؛ هم غزل هم چیزی که به شعر نو موسوم است. ■ **ولی شد تا کمی هم از کودکی شما برسم. از کودکی منثوی رامی خواندید؟ پدرتان باشما منثوی کاری می‌کرد؟** نه، پدرم گلستان و بوستان و باغ‌ها داشت؛ ولی منثوی در خانه ما خوانده می‌شد. قصه‌هایش خیلی جذاب و جالب بود. خاله پدرم نامادری مادرم هم بود. ما از قول پدرم خانم دایزه صدایش می‌کردیم؛ دایزه یعنی خاله. پدرم در خانه خانم دایزه با مادرم آشنا می‌شود و سال ۱۳۱۸ ازدواج می‌کنند. خانم دایزه خیلی آدم باکمالی بود؛ سواد نداشت، ولی تمام داستان‌های شاهنامه را مو به مو می‌دانست. قصص انبیا را با جزئیات می‌دانست. قصه‌ها عامیانه را هم تالذت می‌خواست. من در کتاب فرهنگ افسانه‌های مردم ایران که علی‌اشرف درویشیان گردآوری کرده، یک قصه نیاقدم که نشنیده باشم. خلاصه این خانم دایزه بیشتر قصه‌های منثوی را هم می‌دانست. حتی پدرم که درگذشت و ما به خاطر قضایایی مجبور شدیم همه کتاب‌هایش را بفروشیم، خانم دایزه که ملکی جزئی داشت و از آن کسب درآمد می‌کرد، پولی به من داد گفت علیرضا! بروبرای خودت منثوی بخر. من رفتم یک نسخه منثوی خط میرخانی خریدم که هنوز هم آن را دارم. ■ **یعنی خانم دایزه از بین تمام کتاب‌ها، منثوی را برای خرید به شما پیشنهاد کرد.** بله، چون در خانه ما منثوی خوانده می‌شد، درباره‌اش صحبت و بحث می‌شد. پدر من هم لباس آخوندی داشت هم عارف بود، هم شاعر بود. مُثت رفت؛ بگذریم. پدرم ذم‌ذکر خیلی روشنی داشت. حتی در تمام زندگی‌اش دنبال معرفت بود. پارسا و پرهیزکار بود؛ منبر می‌رفت؛ ولی از پول و جواهرات نمی‌گرفت. ملک جزئی داشتیم؛ من نپرسیدم؛ شاید جایز نمی‌دانست. به هر حال، در خانه ما از بچگی بحث آزاد بوده؛ همین بحث‌های تشیع و تسنن و حرف‌هایی که در اینجا گفته می‌شود... بوعلی می‌گوید بچه بودم خانه ما دعوتخانه بود. بچه‌ای به آن زیرگی گوش می‌داده و حرف‌هایی را که می‌شنید در ذهنش حک می‌شد.

مجزی است این شاه!... کلمه این شاه! الله یعنی خودش شک دارد. ■ **مجذوب بجز مرآت‌الحق و مرآح‌السالکین، آثار دیگری دارد؟** نوشته‌های فقهی هم دارد. بر تمام کتاب‌های فقهی باقر سبزواری که از قرینان و همدران شیخ بهایی بوده حواشی زده بود. کتاب‌های نفیس مجذوب را پدر من از بیوبک آباد به همدان می‌آورد. این‌ها را وقف کرده بود که یا در همان جا باشد یا استفاده شود یا منتقل شود همدان زیر نظر مجتهد وقت همدان باشد. پدر من به آقای آخوند اطلاع می‌دهد. آقای آخوند هم سال ۱۳۱۵ قمری مرحوم می‌شود. یک کرده. آقای آخوند به پدرم می‌گوید کتاب‌ها را به اینجا بیاورید. خلاصه پدرم می‌رود یک گاری ورق‌پاره را که می‌خواستند با آنها آتش تور بگیرند، می‌آورد همدان. جنگ اول میان روس و عثمانی هم یک درگیری آنجا به وجود آورده بود و بخشی از کتابخانه به همین دلیل سوخته بود. ورق‌ها سوخته، مرغ رویش فاصله کرده، موریانه خورده، می‌خواستند تور بگیرند یک تکه کاغذ کنند. پدر من یک گاری ورق‌پاره را کرده دوست و پنجاه جلد کتاب نفیس صحیح و سالم؛ همان‌جا مسلول شد. آحباب هم صحافی بود که کتابخانه غرب حاصل سرتیج آن‌هاست. کتاب‌های قدیم را ببینند نه شماره صفحه دارند، نه عنوان دارند، نه بالانویس دارند نه پایین‌نویس، درست کردن این‌ها خیلی علم می‌خواهد. از همین‌جا بلدان یک نفر مشخص می‌شود. آقای آخوند که

حواشی مجذوب بر کتب فقهی را دیده بود، می‌فرمود: «مرد ملا بوده است.» آقای آخوند «ملا» را آسان نمی‌گفت و به همه‌کس هم نمی‌گفت. ■ **از تبار پدری‌تان بفرمایید.** پدر پدرم به علی‌یگ‌آقا بوده، پدرم از طریق مادرش می‌رسد به حاج محمدخان قراگزلو. حاج محمدخان اهل دنیا نبوده، درویش بوده. سنگاب مسجد جامع را دیده‌اید؟ روی آن اسسنان هست؛ حاجی الواقف المحمد خان... سنگاب به سفارش او ساخته شده. حاج محمدخان که مرد فاضل و آدم دانش‌آموخته‌ای بوده از رجز سیاسی معتبر در زمان خودش بوده، علاوه بر اینکه وصی مجذوب بوده، لایه عباس میرزا بوده و عباس میرزا را تربیت کرده است که بهترین رجز قاجاری است که البته از دست پدرش فتحعلی‌شاه درآمده شد. ایشان یک عمومی‌دشته حاج محمدخان که ما از جانب پدری به حاج محمدخان می‌رسیم. از طرف مادری هم که به مجذوب؛ یعنی مادر من از نوادگان مجذوب است و پدرم از نوادگان حاج محمد قراگزلو. حاج محمد در ۱۳۳۹ قمری مرحوم شده، تقریباً دوست سال پیش. برادرزاده‌اش، مجذوب در ۱۳۳۸، یعنی یک سال پیش از عمو مرحوم شده است. کتابخانه مجذوب که پدر من به همدان انتقال داد، نسخه‌های خطی‌اش مادر همین کتابخانه غرب همدان است. رساله اباحت عشره از آثار محمدخان قراگزلو است در اثبات مشروعیّت ذکر خفی که شامل ۱۰ بحث است.

من به‌عنوان یک فرهنگ‌شناس بگویم اگر کسی بخواهد تاریخ ایران را بشناسد باید تصوف و تشیع و شعر فارسی را بشناسد تا اینکه تاریخ ایران را به درستی بفهمد و بتواند تفسیر کند

■ **در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم یک بحثی پیش می‌آید که می‌گفته‌اند ذکر خفی جایز است یا نه؟ عرفای ایران (عرفای شیعه) بیشتر به ذکر خفی گرایش داشتند. ذکر جلی بیشتر در سنی‌ها بوده. در جلسات نقشبندی‌ها یا قادری‌ها مدینه باشید، باصدای بلند می‌خوانند و سماع و رقص هم دارند؛ ولی درویش‌های شیعه و عرفای شیعه ذکر خفی داشتند، بعد شد ذکر قلبی. حالا ذکر جلی و قلبی و خفی چیست مفصل است. بحث در این بوده که ذکر خفی مشروع است یا مشروع نیست؟**

فصل آخرین کتاب که درباره تجدید نهضت تصوف در ایران است به گمانم موضوع مهمی را پیش کشیده و یکی از ارزش‌های تاریخی این رساله است که شما در مقاله‌تان در ترجمه‌اییرج به آن پرداختید. بله. بحث از معصومعلی‌شاه است که می‌آید ایران و نورعلی‌شاه بعد مجذوب و همین‌طور واقعیتی که رخ می‌دهد و تحت تعلیم قرار می‌دهد و اینکه دولت وقت بعضی از آنها را می‌کشد و همین مجذوب را از همدان به تبریز تبعید می‌کند یا کورعلی‌شاه را که شاگرد مجذوب بوده و همراهش بوده می‌برند تبریز؛ ولی آنجا عباس میرزا و قائم‌مقام بزرگ از این‌ها تجلیل می‌کنند. از ۱۰ فصل، ولی فصلش بحث ذکر است؛ جنبه تاریخی‌اش خیلی اهمیت دارد. ببینید ذه‌بی‌ها جدا هستند، حالا سنی‌ها هم جدا هستند؛ ولی ذه‌بی‌ها ولی شیعه هستند و خاکساری‌ها شیعه هستند؛ ولی ربطی به این‌ها ندارند یا درویش شیعی ایرانی هستند. باین حال بیشتر

عرفای ایران توی این دوست سال اخیر نعمت‌اللهی بودند. خود نعمت‌اللهی‌ها چند گروه هستند؛ الان گنابادی‌ها هستند صغیعلی‌شاهی‌ها هستند که زیادند. ■ **پدر شما، شیخ علی اصغر ذکاوتی قراگزلو، متخلص به «زمزم همدانی» یا «ملازمزم» شاعر و منبری بسیار سرشناسی بوده است. سال ۱۳۲۴ جزوه‌ای شامل شعرهای ایشان چاپ شد. نوشته‌های دیگری دارند که منتشر نشده‌باشد؟**

پدرم در قم و تهران درس خوانده. در دوره آیات ثلاث بوده. حاج شیخ عبدالکریم که مرحوم می‌شود، سه مجتهد بودند که حوزه قم را اداره می‌کردند تا زمانی که سید ابوالحسن اصفهانی معروف مرجع مطلق شد. آن نفر سه: صدر و سید محمد محقق داماد (پدر بزرگ سید مصطفی محقق داماد) و سید محمدتقی خوانساری بودند. سید محمدتقی خوانساری که مرگش در همدان بود، من بچه بودم. در قضیه نقت هم خیلی مهم بود. آمده بود عبور کند که در اینجا فوت کرد و با تشییع جنازه عجیبی دفن شد؛ چون مصدقی بود و پیش از آنکه آیت‌الله کاشانی وارد این کارها شود، او بوده. این سه نفر حوزه قم را اداره می‌کردند. ■ **شعری وزن هم نوشته‌اید؟** شعر غیر موزون ندارم. من به وزن اعتقاد دارم.

■ **بجز آن منثوی که در بازشناسی و نقد تصوف به‌جای مقدمه آورده‌اید شعر دیگری از شما نخواندیم. چرا شعرهایتان را چاپ نکرده‌اید؟** از سال‌های سی و پنچ و شش شعر می‌گفتم. به‌صورت مجموعه مدون چاپ نشده. بعضی شعرهایم زبان شعر نیما یوشیج را دارد و گاهی به زبان فروغ فرخزاد نزدیک شده.

■ **شعر معاصر می‌خواندید؟** الان نمی‌خوانم؛ ولی خوانده‌ام. نه اینکه زیاد خوانده باشم؛ ولی خوانده‌ام. تا انقلاب خوانده‌ام، ولی بعدا نه. از کارهای معروف شاعران ایرانی آن اندازه که بوده خوانده‌ام. از غربی‌ها هم مثلاً از کارهای شکسپیر و گوته و هومر خوانده‌ام تا کارهای متأخرین مشهور. ادبیات مشروطه را هم دنبال کرده‌ام، آثار ایرج میرزا و میرزاده عشقی و عارف قزوینی و بهار و از این قبیل که البته نظم‌نده شعر... ■ **به ترجمه‌هایتان بپردازیم. دقیق‌ترین ترجمه‌تان کدام است؟** تشیع و تصوف. بسیار دقیق است و با آنکه فارسی است، هیچ دخل و تصرفی در مطالب آن صورت نگرفته. هیچ بوی عربی زدگی ندارد و نشان نمی‌دهد ترجمه است. باید بگویم دو کتاب اولم را با آقای حسین معصومی کلمه به کلمه تطبیق کرده‌ایم. کار اول من نبوده، نخستین کار از من است که چاپ شده.

■ **ویژگی اصلی ترجمه‌هایتان برخاستن فاصله زبان مبدا و مقصد است؛ چنانکه گویی اصالتاً به فارسی انشاده‌شد.** ترجمه باید این گونه باشد. اگر ترجمه غیر از این باشد، می‌شود ترجمه تحت‌اللفظی که لطفی ندارد. نحو زبان‌ها باید بگردد متفاوتند. ■ **موضوع این کتاب بررسی تاریخ مشترک تشیع و تصوف است. در باره تصوف، شما چه باور دارید. از این کتاب در چیست؟** این دو در تاریخ گاهی به هم نزدیک شده‌اند و گاهی دور و فاصله اجتماعی گذاشته‌اند. اگر شما به سراغ درویش‌ها اهل خانقاه بروید، می‌گوید تشیع همین است که ما می‌گوییم. عابدی هم که اهل مسجد است که ما می‌گوییم و درویش متصرف است. درویش هم که عابد را خشک می‌داند؛ ولی اگر شما تشیع و تصوف را بخوانید متوجه می‌شوید که چگونه این دو به هم نزدیک می‌شود یا شکل داده. حتی دلایل وجود دارد. مثلاً در ظاهر آثار هر دو در اتفاقاً شباهت بسیار دارند. مرحوم مطهری هم به این موضوع توجه نشان داده. مثلاً تقلیدی که ما می‌گوییم چیزی است شبیه به رابطه مرید و مرشدی یا

برعکس. حتی یکی خمس می‌گیرد و دیگری یک‌دهم. گیرنده خمس هم در واقع یک‌دهم می‌گیرد؛ چون نیمی را باید به سادات فقیر بدهد که در این صورت یک‌دهم برای خودش باقی می‌ماند. اتفاقاً ملای سنی هم یک‌دهم می‌گیرد. مسائلی از این دست نشان می‌دهد که این‌ها نهادهایی اجتماعی‌اند و خیلی هم کهن و ریشه‌دارند، همچنین آیینی دارند. به‌همین سبب نمی‌توان عرفان قلابی درست کرد. آنکه می‌آید و از ایرانی و فرنگی چیزهایی را به هم می‌چسباند، حتی در صورتی که ده نفر هم پیرو پیدا کند، ریشه‌دار نخواهد بود. نهادهایی که از آنها سخن می‌گوییم پشتوانه‌ای قوی از سنت دارند.

■ **بنابراین، تشیع و تصوف از این جهت بسیار روشنگر است.** بله. مثلاً نشان می‌دهد قیام‌های شیعی که تحت عنوان مهدویت یا نایب‌مهدویت ظهور می‌کردند تا به صفویه برسند چه روشنی را طی کرده‌اند. من به‌عنوان یک فرهنگ‌شناس می‌توانم بگویم اگر کسی بخواهد تاریخ ایران را بشناسد باید تصوف و تشیع و شعر فارسی را بشناسد تا اینکه تاریخ ایران را به درستی بفهمد و بتواند تفسیر کند. این کتاب از عربی ترجمه شده است و مؤلفش کامل مصطفی شیبی از شاگردان لویی ماسینیون و هانری کریمن بوده است. هم فرهنگ خودمان را خوب می‌شناسد و هم دید غربی دارد. ■ **ترجمه تلبیس ابلیس ابن جوزی نخستین ترجمه از آثار او به زبان فارسی است. این ترجمه هم معرکه است و همانند باقی ترجمه‌هایتان انگار متن**

■ **به زبان فارسی نوشته شده؛ چطور شد تصمیم گرفتید این کتاب که بسیاری آن را مهم‌ترین اثر ابن جوزی می‌دانند ترجمه کنید؟** من از سال ۱۳۶۲ همکاری‌ام را با مرکز نشر دانشگاهی شروع کردم؛ یعنی بنا به درخواست خود آنان، مقاله می‌نوشتم در نشر دانش توی مجله معارف. گاهی یک چیزهایی می‌فرستادند، کارهایی شبیه ویرایش و این‌ها برایشان انجام می‌دادم تا اینکه یک وقت نصرالله پورجوادی، رئیس دانشمندان مرکز، به من گفت که تلبیس ابلیس را ترجمه کنید برای ما. تلبیس ابلیس یک چاپ خیلی خوب دارد و چاپ‌های بازارش دارد. از محمد طاهری عراقی، آن کتاب را گرفتیم و شروع کردم به ترجمه کردن این کتاب. ■ **تلبیس ابلیس کتابی انتقادی است و سرشار از اطلاعات تاریخی و اجتماعی؛ اما ابن جوزی جزم‌اندیشی‌های خاص خود را هم دارد؛ بدون تعارف متقد است تمام دگردان‌نیشان امیر شیطان هستند. یعنی در حواشی برخی صفحات اشکالاتی به کار آورده‌اید.**

بله. ابن جوزی یک سنی‌جنبی بود. دیدگاه‌های متشرعانه و خشکی دارد؛ ولی مفصلاً راجع به فرقه‌های اسلامی صحبت کرده است و برحزب داشتن از فتنه‌ها و حیل‌های ابلیس در بیان تلبیس ابلیس و عقاید و کیش‌ها، از راه علم بر عالمان یعنی عالم را چطور فریب می‌دهد، تلبیس ابلیس بر حاکمان و شاهان، عبادت‌پیشگان، زاهدان، صوفیان، اهل دین از راه کرامات‌نمایی، امامیان، همگان از راه آرزوهای دور و دراز، این فصل‌های کتاب است. ■ **اما معروف‌ترین و مهم‌ترین فصلش فصلی است که در باره صوفیان نوشته‌شد.** اولین کتاب نقد تصوف است که در دنیا اسلام نوشته شده است. بعد از آن هر چه در نقد تصوف نوشته‌اند، چه میان سنی‌ها و چه شیعه‌ها، از این کتاب اقتباس کردند. ■ **یک نکته‌ی تاریخی و مهم‌ترین نقطه و ابویحان توحیدی مفصل‌ترین نقد و بررسی‌های درباره این دو نفر به زبان فارسی‌اند. درباره ابن سبعین، ابن‌فارض، ابونعیم اصفهانی و چند نفر دیگر نیز شما مفصل‌ترین مطالب را نوشته‌اید.** همین‌طور است. من سراغ کسانی می‌روم که با خود من تناسب داشته باشند؛ یعنی زمانی مثل او بوده‌ام یا زمانی مثل او خواهم شد.

■ **ابن سبعین در میان عارفان شخصیت منحصربه‌فردی دارد و تمام متفکران گذشته را عم از عرفا و فلاسفه نقد کرده است، از جمله فارابی و ابن‌سینا...** نقدش بسیار درست است؛ نقدی که وارد کرده جداً صحیح است و به پیشانی طرف می‌چسبد! آدم تیزهوشی بوده.